گُلِ بی‌مِنّتِ بارون

تفسیری از شخصیت و شاعرانگی حسین پناهی

غلامعلی الهی

دکتر داود کیانی

The Rain Free Flower

An interpretation of hossein panahi's character and poeticalness

Authors:

Golam ali Elahi / Dr.Davoud Keyani

پناهی گُلِ بی‌منّتِ بارون است، از این جهت که خود قبل از ریزش باران از زمین خشک و محکم سربرآورد. او از این رویش واژه‌هایی ساخت و به سمت تمام بشریت پرتاپ کرد. گیرنده هرکس باشد با بهت و حیرانی از جا برمی‌خیزد و چهار چشمی به جهان مقابلش می‌نگرد. شاید تنها سودی که نصیبش شود این باشد که می‌داند دیگر خواب نیست.

نگرنده و جوینده قطعاً همانند خود او اعتراف به یک نمی‌دانم بزرگ خواهد کرد. " نخواه که بدانی در صندوقچه چه پنهان کرده‌اند و نخواهی دانست." توصیه می‌کنیم اگر آرامش و خواب و خیال راحت می‌خواهید آثار ایشان را نخوانید...

ISBN: 978-600-7394-20-5

9 786007 394205

گُلِ بی‌مِنّتِ بارون

تفسیری از شخصیت و شاعرانگی حسین پناهی

غلامعلی الهی

دکتر داود کیانی

(عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی)

نشر آناپنا

۱۳۹۴

سرشناسه: الهی، غلامعلی، ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآور: گل بی‌منّت بارون: تفسیری از شخصیت و شاعرانگی حسین پناهی/ غلامعلی الهی، داود کیانی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات آناپنا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک: ۵-۲۰-۷۳۹۴-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: پناهی، حسین، ۱۳۳۵ - ۱۳۸۳ -- نقد و تفسیر
موضوع: شاعران ایرانی -- قرن ۱۴ -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده: کیانی، داود، ۱۳۴۹
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۸۳ی۷۵ن/ PIR۷۹۹۲
رده بندی دیویی: ۱/۶۲ فا۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۳۵۷۸۰

نشر آناپنا

گُلِ بی‌مِنّتِ بارون

تفسیری از شخَصیت و شاَعرانگی حسین پناهی

غلامعلی الهی
دکتر داود کیانی

طراح جلد: ابراهیم حقیقی
صفحه‌آرا: یاسر عزآباد
شمارگان: ۱۲۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴
لیتوگرافی: نقره‌آبی
چاپ: شادرنگ
شابک: ۵ - ۲۰ - ۷۳۹۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
دوازده‌هزارتومان
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است!

نشانی: تهران/ رودکی/ پایین‌تر از تقاطع سپه رودکی/ کوچه پدرامی/ پلاک ۲/ طبقه ۴/ واحد ۹
تلفن: ۶۶۳۷۷۶۱۱ / ۰۹۱۲۵۲۷۲۸۵۸
ایمیل: anapananashr@gmail.com
وب سایت: www.anapana.ir

فهرست مطالب

فصل اول

پناهی در آزمونی سخت ۱۳

فصل دوم

آوای دژکوه ۴۳

فصل سوم

تم اندیشه، سرگردانی و دلتنگی‌های پناهی ۵۷

فصل چهارم

تأملی بر آثار فرزانه‌ی دیوانه ۷۹

پیش‌گفتار

پناهی در جامعه‌ی ما دو جور طرفدار دارد یک دسته که شناختشان از پناهی در عرصه‌ی سینما و تئاتر و تلویزیون است، دسته‌ی دیگر و از جمله اصحاب فکر و اندیشه و فلسفه، شیفته و حتی سردرگم اندیشه‌ی اویند. هر دو دسته گویی منتظر رازی هستند، اطوار، دیالوگ‌ها، نوشته‌ها و آثار به جای مانده از وی یک نوع گنگی خاصی در درون خود دارند.

چرا راز، چرا ابهام... ستیزه‌ی حسین پناهی و کشمکش‌های او با خودش و گلایه‌هایش در آفرینش بر سر چه بود؟ دل آزردگی او از همه‌ی جهان آیا دلایلی هم داشت؟ بُعد نامرعی شخصیت حسین پناهی تا چه میزان برای جستجوگران و دوستداران آشکار شده است؟ او درکدام زمانه سیر می‌نمود و کدام ناسازگاری و تناقض را برجسته می‌نمود.

شناخت تمامی تجربه‌های شاعرانه و سیر اندیشه‌ی او کاری بس دشوار است، سخن او تمام و کمال درک و دریافت نشده و شاید هم نخواهد شد. فریاد او فریادی مستانه نیست، بلکه از سرِ تأملی فیلسوفانه است. چه چیزی در وجود او گاهی به سکوتش می‌کشاند و گاهی فریاد نه والله و نه بالله سر می‌دهد، در هر صورت به تقدیر و مکتوب آنچنان رضا نمی‌دهد.

به گمان ما او نه خودش را در برابر خالقش قرار داده بود و نه مانند نیچه باور به جهانِ هیچ داشت که در آن می‌چرخیم و می‌چرخیم و می‌چرخیم، جست و خیزهای فراوان او در سر درآوردن از اینهمه راز و نیافتن جواب همه‌ی پرسش‌هایش بر جنون‌اش افزود و دل افگارش کرد. آیا با خود و جهان توانست از سرِ آشتی درآید؟ در رگ‌های سکوت و تنهایی او اندیشه‌های هولناک گذشت و تب و تاب فرو ننشسته‌اش همچنان هم ادامه دارد.

همانطور که حافظ شیراز سرانجام گفته بود

"که کَس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را."

این کتاب به منزله‌ی نگاهی نقادانه و یا ستایش گرایانه از آثار پناهی نیست، بلکه ما هم مثل شما می‌خواهیم خود را کامیاب و اگر نشد آشفته کنیم، وقتی

از یک دریای بیکران و شاید هولناک قطره‌ای برداری و بنوشی می‌توانی ادعا کنی کامیاب شده و یا بُهتی سودمند نصیبت گردیده است.

ما به عنوان یک خواننده‌ی عادی شعر پناهی دست به خودکار بردیم... اظهار تأمل‌برانگیز ما از سر دانش ما نبوده، بلکه قلم و اندیشه‌ی پناهی ما را به این سمت و سو سوق داد، به خاطر عشق و علاقه‌ای که به او داریم و دَینی که او بر گردن ما دارد و باید این دَین را ادا کنیم در این راه از خالق بی‌همتا مدد جسته‌ایم.

باید اذعان نمود که کهگلویه و بویراحمد را با قلّه‌ی سر به فلك کشیده‌ی دنا، آبشارهای معروف، چشمه بلقیس چرام، آریوبرزن مبارز و مخازن هیدروکربوری نفت و گاز گچساران در ایران نباید شناخت بلکه باید با اندیشه‌ی بزرگ فیلسوف دیوانه‌اش پناهی، شناخت.

در برخی موارد نقل همه‌ی ابیات یک شعر را ضروری ندانستیم، هم به جهت اینکه از حجم صفحات کتاب کاسته باشیم و قصد دیگر، انتقال محتوای شعر به خواننده است که تا حد زیادی این کار صورت گرفته است، ضمن اینکه علاقمندان پناهی معمولاً مجموعه‌ی اشعار وی را در اختیار دارند. همانطور که گفتیم ما نه منتقد ادبی هستیم و نه دانش ادیبانه‌ای دارا هستیم، این نوشته نگاه پر نقص ما به پاره‌ای از مکتوبات پناهی است که در حد فهم ناچیز ما بوده، چرا که دریای اندیشه‌ی پناهی را در بیست جلد کتاب قطور هم نمی‌توان جای داد. از هجمه‌ی منتقدین به خود استقبال می‌کنیم و مطمئن هستیم یکی از طرق یاد گرفتن همین است، خرسندیم که اندک شجاعتی به دست آوردیم که در این باب قلم بزنیم هر چند پر از لغزش و خطا. این کتاب اشاره‌ای به فضای زندگی پناهی و به طور مشخص به پناهیِ شاعر اختصاص یافته و نه پناهیِ بازیگر و کارگردان و نمایشنامه‌نویس، تقریباً از همه‌ی کتاب‌های شعرِ شاعر، مطالبی در این کتاب وجود دارند، اگر جایی ناخواسته به تکلّف کشانده شده‌ایم بزرگوارانه ما را ببخشایید، متأسفانه پیگیری زمانی سروده‌های پناهی و به تبع آن سیر اندیشه‌ی او از نظر زمانی به دلیل اینکه آثار وی به موقع چاپ نشده‌اند، امکان پذیر نبود.

کتاب از چهار فصل تشکیل شده است؛ فصل اول، یك تجزیه و تحلیل گسترده‌ی روانشناسانه از شخصیت پناهی است که در همه‌ی ابعاد مرگ، زندگی، دانش، حیرت و بسیاری مسائل پرداخته شده است. در فصل دوم،

بـه فضای روسـتای محل زندگـی وی و تأثیرات آن فضا بـر ذهن و جان او پرداخته شـده اسـت، فضای روستای سـاکن و آرام با همه‌ی اتفاقات زیبا و تلخـی که پناهی گذرانده و اکنون او آنها را در انبان داشـت. فصل سـوم، به سرگردانی و دلتنگی‌های پناهی و رنجهایی که در زندگی متفکرانه‌اش کشیده و نیز آگاهیهایی که او به آنها دست یافته و سؤالات بی‌پاسخی که جوابهایش را در کشکولها دنبال می‌کرده، می‌پردازد. در فصل چهارم، به صورت نمونه به بخشهایی از آثار آن فرزانه مرد تاریخ پرداخته شده است.

لازم به ذکر است تمامی مطالب نوشته شده در کتاب ممکن است از دید خواننده سـیر یکنواختی را رعایت نکرده باشـد که آن هم به دلیل اندیشـه‌ی پرتلاطم و پرخروش پناهی اسـت که نویسـندگان نیز از هر موضوعی بدون پیـش مقدمه بـه آن پرداخته‌اند. در آخر، کتاب از هر نظر خالی از اشـکال و عیب نیسـت و بر تمامی نویسـندگان، صاحب‌نظران لازم است نکات مورد توجه را پیشـنهاد تا در آینده اصلاح گردد. همچنین از همکاریهای صمیمانه جناب آقای سید صاحب موسوی و همسر ایشان سرکار خانم آنا پناهی دختر زنده‌یاد حسین پناهی در چاپ و اصلاحات کتاب قدردانی می‌گردد.

غلامعلی الهی

دکتر داود کیانی

فصل اول

پناهی در آزمونی سخت

سخن گفتن از حسین پناهی چه بسیار سخت است، در مقابل عظمت فکـری و بلندی آن روح بزرگ به یاد این سـخن جلال آل احمد افتادیم که نوشت:

"من از داستایوسـکی می‌ترسـم، حتی وحشت دارم، یعنی هر وقت کتابی از او خوانده‌ام وحشـت کرده‌ام، نه از این باب که نوعی داسـتان جنایی سـرداده باشـد به قصد کشـیدن اعصاب و ایجاد ترس و از این فوت و فنها، بلکه از این جهت که در برابر دنیای پیچیده‌ی ذهن او احسـاس حقارت می‌کنم، احساس هیچی، نیستی. و اینکه آخر وقتی کسی همچو او قلـم مـی‌زده تو دیگر که هسـتی؟ و از این قبیل و این حالی اسـت که البته در برخورد با دیگـر بزرگان نویسـنده هم به آدم دسـت می‌دهـد... امّا چه باید کرد کـه هر خاری روزی بـکاری می‌آیـد و نیز اگر قرار بود همه‌ی خُردان در مقابل بزرگان جا بزنند که فرق خُردی و بزرگی را تو از کجا می‌دانستی؟"[1]

ما همین جا اعتراف می‌کنیم و در اولین قدم باید بگوییم نمی‌توانیم در دنیای پناهی وارد شویم امّا می‌توانیم آنچه را فکر می‌کنیم بر کاغذ آوریم.

این نوشـته گذری کوتاه بر آرا و اندیشـه‌های پناهی اسـت، سخن گفتن از پناهـی بسـیار سـخت و پر تأمل خواهـد بود، شـناخت او و افکارش بس سـخت و طاقت‌فرسـا اسـت، باید با پناهی زندگی می‌کردیم تا او را می‌شناختیم، ما هر چه می‌گردیم و تلاش می‌کنیم تا عنوانی برای آن مرد بزرگ پیدا کنیم، نمی‌یابیم.

زبانمان بند آمده است، قفل بر هیکلمان زده‌اند، اگر او را حکیم بنامیم بسیار حکما بر ما خرده خواهند گرفت که چرا ایشان را در لیست ما جای دادید؟ اگر فیلسوف بخوانیم‌اش ممکن است فیلسوفان بر ما خرده گیرند که طبقه‌ی فیلسـوفان خود نشـانی دارد، اگر عارف صدایش کنیم عرفا و پیشگامان صدایشان برخواهد خواست که عارف خود مصداقی دارد و اگر

اگر... تمام نمی‌شود. ما نمی‌دانیم از پناهی چگونه سخن بگوییم و چگونه او را معرفی کنیم، واقعاً متحیریم که انسانی با این ویژگی‌ها را چه خطاب کنیم، پناهی با این چند بعدی بودن یك انسان پیچیده در حیات بشر امروز است، هر آدمی بُعدی دارد و می‌توان آنرا شناخت اما پناهی با چند بعدی بودنش بسیار مشکل و حیرت‌زا است.

قصّه‌ی پناهی قصّه‌ی فراق آدمی است در این کویر خشك و خشن، قصّه‌ی او، قصّه‌ی همه‌ی آدمهایی است که در این زمین بایکوت شده‌اند، پاهایشان بسته، دستهایشان بسته و زبانشان قفل و نگاهشان به آسمان، در زمین، گیر کرده‌اند و مانده‌اند. قصّه‌ی او قصّه‌ی حیرانی آدمها در برهوت زمین و زمان است، قصّه‌ی رنجهای انسان مدرن امروز است، قصّه‌ی او واماندگی و درماندگی انسان امروزی است که نه می‌تواند به جلو حرکت و نمی‌تواند به عقب رجعت کند، قصّه‌ی او فریاد همه‌ی انسانهایی است که از حلقوم نی صدا می‌زنند.

قصّه‌ی پناهی، قصّه‌ی انسان کهن و مانده بر روی زمین است، پناهی و همه‌ی ناله‌هایش، ناله‌ی ابناء بشر بر روی زمین است، قصه‌ای که تمام نشده و انسان هبوط یافته اکنون دست و پا می‌زند تا دوباره به آسمان برگردد. به تعبیر این شعر فریدون مشیری:

"مشت می‌کوبم بر در
پنجه می‌سایم بر پنجره‌ها
من دچار خفقانم، خفقان!
من به تنگ آمده‌ام، از همه چیز
بگذارید هواری بزنم:
آی!
با شما هستم!
این درها را باز کنید!
من به دنبال فضایی می‌گردم:

لبِ بامی،
سرِکوهی،
دلِ صحرایی
که در آنجا نفسی تازه کنم.
آه!
می‌خواهم فریاد بلندی بکشم
که صدایم به شما هم برسد!
من به فریاد،
همانند کسی
که نیازی به تنفس دارد،
مشت می‌کوبد بر در
پنجه می‌ساید بر پنجره‌ها
محتاجم.
من هوارم را سر خواهم داد!
چاره‌ی درد مرا باید این داد کند
از شما خفته چند
چه کسی می‌آید با من فریاد کند؟"

بایـد متـون تاریخ خاك خورده را یکی یکـی ورق زنیم تا مجدداً پناهی دیگر به جامعه عرضه شـود، دیگر این سـالها پناهی یافت نخواهد شـد، حتی تا سالیان آینده باید منتظر پناهی دیگر بود.

سنائی غزنوی خوب سروده است:

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعـل گردد در بدخشـان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک
شـاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش
زاهـدی را خرقه گردد یا حماری را رسـن
عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شـاعری شیرین سخن
قرنهـا بایـد که تـا از پشـت آدم نطفه‌ای
بوالوفـای کرد گردد یا شـود ویـس قرن[۳]

ابن‌سینا درباره‌ی آوارگی‌ها و خانه به دوشی‌هایش نوشته:

"آنقدر بزرگ شدم که هیچ شهری نتوانست مرا در خود نگه دارد و آنقدر بهای من بالا رفت که هر خریداری مرا فروخت".

و پناهی واقعاً بزرگ شده بود، او فربه بود، به تعبیر مولوی:

آدمـی فربـه شـود از راه گـوش
حیـوان فربـه شـود از راه نـوش

به راستی او خوب خوانده و شنیده و خوب فکر می‌کرد و بخاطر همین بود که همه‌ی اهل خرد او را بزرگ می‌پنداشتند، این بزرگی ماحصل طی یك دوران سخت بود که به راحتی بدست نمی‌آید، پناهی با کلمات پرواز خود را نموده بود و این پرستو دیگر هراسی نداشت. آنچه مولانا می‌گفت:

"نردبان آسمان است این کلام
هر که از این بر رود آید به بام
نی به بام چرخ کو اخضر بود
بل به بامی کز فلك برتر بود."[۴]

پناهی می‌خواسـت زیر بار همه‌ی محنتها، رنجها، ستمها، بی‌عدالتیها و هـزاران واژه در فرهنـگ لغت این تمدن کهن رها یابد، فکر بازش او را از این گوشـه به گوشه‌ای دیگر می‌کشاند تا بلکه به بام برتر برسد، بامی به بزرگی فلك الافلاك. به قول شفیعی کدکنی:

"به کجا چنین شتابان؟
گون(درخت صحرایی) از نسیم پرسید:
دل من گرفته زین جا
هوس سفر نداری
ز غبار این بیابان؟
همه آرزویم امّا
چه کنم که بسته پایم
به کجا چنین شتابان؟
به هر آن کجا که باشد به جز این سرا سرایم
سفرت به خیر! امّا تو و دوستی خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی
به شکوفه‌ها به باران
برسان سلام ما را."[۵]

پناهی چه زود و شتابان از این سرا شتافت، روح مجروح او دیگر یارای زیستن زیر این طاق گنبد کبود را نداشت و سراسیمه همه چیز را رها کرد و رجعت ابدی را برگزید.

او در این دنیا گمشده‌ای داشت به نام حکمت، دنبال آن گمشده است.

"شیفته‌ی معما و راز و رمزم، در خانه همیشه اولین داوطلب پیدا کردن اشیاء گمشده‌ام. ذاتاً هوادار شطرنج و مه و سرزمینهای ناشناخته و شبح و تارکوفسکی هستم."[۶]

برای او ماندن در زیر سقف آسمان بدون دانش سخت بود، مانند بسیاری نمی‌خواست عادی آمده و رفته باشد، به همین علت دائم در تکاپو برای دانستن بود، دانستن برای او مانند جرعه‌ای آب بود که بر جگر تشنه‌اش فرود می‌آمد و این عطش سیری‌ناپذیر بود، از همه کس متن و نوشته خوانده بود، خوب تجزیه و تحلیل می‌کرد، به کلمات می‌نگریست که چگونه بر قامت کاغذ می‌رقصند، برای او دانستن مهمترین دغدغه و انگیزه‌ی حیاتش بود،